

تأثیر آموزش رسمی بر دموکراسی در کشورهای منتخب آپک و سازمان توسعه و همکاری‌های اقتصادی

وحید مهربانی^۱

استادیار اقتصاد دانشگاه تهران

اسفندیار جهانگرد

استادیار اقتصاد دانشگاه علامه طباطبایی

الهه میثاقی‌فر

کارشناس ارشد برنامه‌ریزی آموزشی دانشگاه علامه طباطبایی

مهدی نوری

دانشجوی دکتری اقتصاد دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۹۵/۹/۲۷ - تاریخ تصویب: ۹۵/۱۱/۳۰)

چکیده

ادبیات اقتصاد آموزش حکایت از این دارد که ارتقای سطح تحصیلات مردم یک جامعه به گسترش و نهادینه شدن دموکراسی در آن کمک می‌کند. هدف این مطالعه عبارت است از تمرکز بر ارزیابی صحت این ادعا و ارائه شواهد تفکیک شده بر اساس وضعیت توسعه اقتصادی کشورها در قالب دو گروه کشورهای "آپک" به عنوان گروه در حال توسعه و "سازمان توسعه و همکاری‌های اقتصادی" به منزله گروه توسعه یافته. این مطالعه با بکارگیری داده‌های تابلویی و روش گشتاورهای تعمیم یافته طی دوره زمانی ۲۰۱۰-۱۹۷۰ انجام شده است. یافته‌های تحقیق قویاً مؤید اثر مثبت آموزش بر دموکراسی در کشورهای توسعه یافته است اما چنین چیزی به طور ضعیف در کشورهای آپک مشاهده می‌شود. این تفاوت در نتایج بیان‌گر تمایز دو گروه کشورها از لحاظ ساختار سیاسی و نهادی است که به بروز آثار متفاوت آموزش بر وضعیت دموکراسی جوامع می‌شود. همچنین شواهدی دال بر اثر مثبت تولید سرانه و شهرنشینی بر دموکراسی در جوامع توسعه یافته به دست آمد.

واژگان کلیدی: آموزش، دموکراسی، داده‌های تابلویی، آپک، سازمان توسعه و همکاری‌های اقتصادی

^۱vmehrbani@ut.ac.ir (نویسنده مسئول)

مقدمه

ابعاد آثار خارجی (مثبت) آموزش بسیار متنوع است و از منافع خصوصی تا عمومی گسترش می‌یابد. منافع عمومی آن به این معنا است که نه تنها افراد تحصیل کرده بلکه سایر افراد جامعه نیز از آموزش عرضه شده منتفع می‌شوند. بر این اساس، متون اقتصاد آموزش یکی از انواع این منافع عمومی را در قالب گسترش و تثبیت دموکراسی معرفی می‌کنند (مهربانی، ۱۳۹۴الف). دموکراسی معرف درجه توسعه نهادهای سیاسی است که به موجب آن از قدرت سیاسی تمرکززدایی شده، تعدد نهادهای تصمیم‌گیر و تأثیرگذار حاصل می‌شود. به نظر می‌رسد که آموزش توانایی تقویت این فرآیند را دارد. دسترسی گسترده به آموزش، طبقات متوسط و کارگر را وسیع‌تر ساخته، سازماندهی آنها را تسهیل می‌کند (مک‌مهون^۱، ۲۰۰۲: ۹۴) و از این رو موجب تضعیف تسلط نخبگان و صاحبان قدرت بر نظام اقتصادی و سیاسی می‌شود.

از زمان جان دیویی^۲ (۱۹۱۶) باور رایج رسیدن به سطوح بالای برخورداری تحصیلی به عنوان پیش‌نیازی برای رسیدن به دموکراسی دانسته می‌شد. در این باره ادعا می‌شود که آموزش دموکراسی را ارتقا می‌دهد، هم به دلیل اینکه تحصیلات "فرهنگ دموکراسی" را قادر به توسعه می‌سازد و هم به دلیل اینکه تحصیلات باعث رفاه بیشتر می‌شود و اعتقاد بر این است که رفاه بیشتر نیز به توسعه سیاسی منجر می‌گردد (عجم^۳ اوغلو و همکاران، ۲۰۰۵: ۴۴).

مشهورترین نسخه این ادعا، نظریه نوسازی^۴ است که توسط لیپست^۵ (۱۹۵۹) مطرح شد. این نظریه، نقش آموزش را به همراه رشد اقتصادی، در ارتقاء توسعه سیاسی به طور عام و ارتقاء دموکراسی به طور خاص مورد تأکید قرار می‌دهد. به عنوان مثال، لیپست ادعا می‌کند که اهمیت و اثر آموزش در توسعه سیاسی به ویژه عملکرد آن در تحقق دموکراسی به اندازه‌ای است که باعث گسترش دیدگاه، قدرت و ادراک افراد در مقابل حکمرانی می‌شود. تا آنجا که افراد، قدرت و استقامت در برابر افراتیون را از یک طرف و اصرار و پافشاری در انتخابات آزاد و صحیح را از طرف دیگر مجدداً خواستار می‌شوند (لیپست، ۱۹۵۹: ۷۹). وی همچنین نتیجه می‌گیرد که "حتی اگر نتوانیم بگوییم که سطح تحصیلات بالا یک شرط کافی برای دموکراسی است، باز هم شواهد موجود نشان می‌دهد که این عامل تا حدود بسیار زیادی یک شرط لازم است" (همان: ۸۰).

1- McMahon

2- John Dewey

3- Acemoglu

4- modernization theory

5- Lipset

فواید آموزش بر حسب دموکراسی به طور مستقیم در بسیاری از مطالعات جامعه‌شناسان در کشورهای مختلف مورد تأکید واقع شده است. توسعه اقتصادی و از جمله توسعه آموزش برای تحقق و پایداری دموکراسی به نحو قطعی نه شرط کافی است و نه حتی شرط لازم. رابطه میان متغیرهای مذکور را می‌توان به این شکل بیان کرد که به موازات توسعه اقتصادی، به ویژه از طریق بازار آزاد و نیز به موازات تحقق مهم‌ترین نتیجه این توسعه یعنی گسترش آموزش، شانس تحقق، دوام و کارآمدی نظام سیاسی مبتنی بر کثرت‌گرایی و نمایندگی افزایش می‌یابد (پاک‌نیا، ۱۳۸۳). گلیرز^۱ و همکاران (۲۰۰۷) مدعی‌اند که حمایت تجربی فراوانی وجود دارد که نشان می‌دهد دستیابی به سطوح بالاتر آموزش به سیستم سیاسی دموکراتیک‌تر منجر خواهد شد. بر طبق نظر ایشان مسأله واقعی فهم این است که مکانیسم‌های معینی رابطه آموزش و دموکراسی را شرح می‌دهند. آنها استدلال می‌کنند که تحصیلات به افراد یاد می‌دهد که با یکدیگر تعامل داشته باشند بنابراین آموزش با پایین آوردن هزینه تعامل و توافق سیاسی، تداوم دموکراسی را افزایش می‌دهد.

با این وصف، می‌توان دموکراسی را به مثابه متغیر وابسته‌ای انگاشت که عوامل مختلفی بر آن مؤثر هستند. بی‌شک آموزش یکی از مهم‌ترین این عوامل است. به همین منظور، در این مطالعه تلاش بر این است که به بررسی ارتباط میان دو متغیر آموزش و دموکراسی به طور مجزا در کشورهای منتخب کشورهای عضو آپک^۲ و سازمان توسعه و همکاری‌های اقتصادی^۳ پرداخته شود. بنابراین هدف این مطالعه این است که درستی این فرضیه را مبنی بر اینکه بهبود وضعیت آموزش به گسترش دموکراسی در جوامع کمک می‌کند، با اتکا به داده‌های استنادی و استفاده از روش تحلیل رگرسیونی آزمون کند. شواهدی که از این رهگذر به دست می‌آید بر درک ما از ماهیت و گستره پیامدهای جانبی آموزش و اهمیت نادیده گرفته شده آن می‌افزاید. اشاره به این نکته ضروری است که آنچه در این مطالعه از آموزش مد نظر قرار دارد، بیشتر نوع رسمی آن (که تحت عنوان تحصیل در مدارس یا دانشگاهها اتفاق می‌افتد) است و سایر شقوق آن یعنی آموزش غیررسمی (مانند آموزش ضمن خدمت در سازمان‌ها، شرکت‌ها و بنگاههای اقتصادی) و آموزش محیطی (مانند آگاهی حاصل از مراودات اجتماعی یا در محیط شغلی یا خانوادگی) را دربر نمی‌گیرد. به بیان دیگر، انتظار این است که سطح تحصیلات مردم در مقایسه با سایر انواع آموزش قابلیت بیشتری در تأثیرگذاری بر ابعاد یک نظام دموکراتیک دارد زیرا ماهیت انواع آموزش از این حیث متفاوت است.

1- Glaeser

2- OPEC

3- Organization for Economic Co-operation and Development (OECD)

نتایج اغلب مطالعات از جمله گلنزر و همکاران (۲۰۰۷)، کاستلو-کلایمنت^۱ (۲۰۰۸)، چونگ و گرادشتین^۲ (۲۰۰۹)، کارشما و اُردابرنیگ^۳ (۲۰۱۴) دلالت بر تأثیر مثبت آموزش بر دموکراسی دارد. گلنزر و همکاران (۲۰۰۷) از این هم فراتر می‌روند و ادعا می‌کنند که تفاوت‌های موجود در تحصیل، نه تنها عامل علی عمده‌ای در توضیح تفاوت‌های موجود در دموکراسی، بلکه به طور عام‌تر، عاملی در توضیح تفاوت‌های نهادهای سیاسی هم هست و شواهدی دال بر این دیدگاه ارائه می‌کنند.

از آنجا که کشورهای عضو سازمان توسعه و همکاری‌های اقتصادی در زمره کشورهای توسعه یافته و کشورهای عضو آپک جزو کشورهای در حال توسعه‌اند بنابراین در این پژوهش تأثیر آموزش بر دموکراسی در دو گروه کشورهای یاد شده به صورت مقایسه‌ای بررسی می‌شود و این وجه تمایز مطالعه پیش رو با سایر پژوهش‌های مشابه است. در قسمت بعد ملاحظه خواهد شد که بیشتر کارهای تجربی مرتبط، بر اساس نمونه‌هایی از کشورها که بعضاً سنخیتی از لحاظ ساختار آموزشی و سیاسی با هم ندارند انجام گرفته‌اند در حالی که ماهیت این موضوع به گونه‌ای است که نادیده انگاشتن تفاوت‌های بین جوامع، اطلاعات اشتباه و گمراه‌کننده‌ای را در اختیار سیاستگذاران قرار می‌دهد. از این رو، به منظور اجتناب از این رویه و دست یافتن به رهنمودهای بهتر، در مطالعه پیش رو کشورها از لحاظ منطقه‌ای و شرایط توسعه‌ای از هم تفکیک می‌شوند.

ساختار مقاله در ادامه به این صورت خواهد بود که پس از مقدمه به مرور مطالعات تجربی پرداخته می‌شود. سپس به معرفی متغیرهای تحقیق و برآورد الگوی اقتصادسنجی پرداخته شده و یافته‌ها تفسیر خواهد داشت. در نهایت جمع‌بندی و نتیجه‌گیری مقاله ارائه می‌شود.

پیشینه تجربی

بارو^۴ (۱۹۹۹) در مطالعه‌ای روی ۱۰۰ کشور در بازه زمانی ۱۹۹۵-۱۹۶۰، نشان می‌دهد که با بهبود سطح استانداردهای زندگی، افزایش دموکراسی که به وسیله شاخص حقوق انتخاباتی تعیین می‌گردد، قابل پیش‌بینی است. همچنین گرایش به دموکراسی همگام با درآمد سرانه، تحصیلات ابتدایی و فاصله کمتر میان حقوق اولیه مرد و زن، افزایش می‌یابد.

1- Castelló-Climent

2- Chong and Gradstein

3- Cuaresma and Oberdabernig

4- Barro

عجم اوغلو و همکاران (۲۰۰۵) در مقاله‌ای رابطه آموزش و دموکراسی در ۱۰۸ کشور طی سال‌های ۲۰۰۰-۱۹۶۵ را مورد کاوش قرار دادند. بر اساس نتایج تحقیق آنها بین آموزش و دموکراسی رابطه‌ای وجود ندارد.

گلنزر و همکاران (۲۰۰۷) به بررسی رابطه علی بین آموزش و دموکراسی طی دوره زمانی ۲۰۰۰-۱۹۶۰ پرداختند. نتایج آن مطالعه نشان داد که تحصیلات تعامل با دیگران را افزایش می‌دهد و موجب کاهش هزینه‌های اجتماعی و افزایش مشارکت سیاسی می‌شود.

کاستلو-کلایمنت (۲۰۰۸) در پژوهشی به بررسی رابطه توزیع آموزش و دموکراسی در ۱۰۴ کشور طی سال‌های ۲۰۰۰-۱۹۶۵ پرداخت. یافته‌های پژوهش او مؤید این بود که در اجرا و پایداری دموکراسی، دسترسی حداکثر جمعیت به آموزش مهم‌تر است تا متوسط سال‌های تحصیل. به بیان دیگر برابری در تحصیلات عامل مهم‌تری است.

اشپیلیمبرگو^۱ (۲۰۰۹) با استفاده از داده‌های تابلویی ۱۸۳ کشور در فاصله سال‌های ۲۰۰۵-۱۹۶۰ رابطه بین دموکراسی و آموزش در خارج از کشور را مورد بررسی قرار داد. نتایج به دست آمده نشان داد که افرادی که در خارج تحصیل کرده‌اند، ارتقادهنده دموکراسی در کشور خود هستند با این شرط که تحصیل در کشورهای دموکراتیک صورت گیرد.

چونگ و گرادشتین (۲۰۰۹) به تحقیق در مورد رابطه علی بین آموزش و دموکراسی در ۸۵ کشور در سال‌های ۲۰۰۸-۱۹۹۴ با استفاده از داده‌های تابلویی و نمونه موج پیمایشی^۲ پرداختند. یافته‌های این مطالعه حاکی از تأثیر مثبت و معنادار آموزش بر دموکراسی بود.

شفیق^۳ (۲۰۱۰) به بررسی تأثیر حمایتی آموزش و درآمد بر دموکراسی در برخی کشورهای مسلمان (اندونزی، اردن، پاکستان، لبنان و ترکیه) با استفاده از الگوی رگرسیون دو جمله‌ای پرداخت. نتایج به دست آمده نشان داد که آموزش متوسطه و آموزش عالی در کشورهای اردن، لبنان و پاکستان اثر حمایتی بر دموکراسی دارند. همچنین مشخص شد که در لبنان و ترکیه افراد متعلق به گروه‌های درآمدی متوسط حمایت بیشتری از دموکراسی صورت می‌دهند. افزون بر این، هیچ رابطه معنی‌داری بین درآمد گروه ثروتمندان و حمایت از دموکراسی مشاهده نشد.

کارشما و اُبردابرنینگ (۲۰۱۴) ساختار سنی و دیگر عوامل اقتصادی-اجتماعی انتقال به رژیم‌های دموکراتیک را در ۸۴ کشور طی دوره زمانی ۲۰۱۱-۱۹۶۰ مورد مطالعه قرار دادند. نتایج نشان داد که بهبود آموزش به ویژه در مقطع ابتدایی و سیاست در جهت کاهش نابرابری

1- Spilimbergo

2- Sample by survey wave

3- Shafiq

ها در پیشرفت تحصیلی، نقش مهمی به صورت کاتالیزور در فرآیند دموکراسی پایدار ایفا می کند.

روش تحقیق، نمونه و متغیرها

در این تحقیق به منظور ارائه شواهد و آزمون فرضیه از روش تحلیل رگرسیونی با کاربردی از داده‌های استنادی - در سطح کشورها و در طول زمان - استفاده می‌شود. این روش امکان انجام آزمون معناداری ضرایب و بررسی جهت رابطه علی میان متغیرها را فراهم می‌کند. دوره زمانی مد نظر سالهای ۱۹۷۰ تا ۲۰۱۰ را دربر می‌گیرد. به دلیل فقدان آمار و اطلاعات برای برخی از کشورها، محدوده مقطعی تحقیق به ۳۶ کشور (شامل ۲۷ کشور سازمان توسعه و همکاری‌های اقتصادی^۱ و ۹ کشور عضو آپک^۲) محدود شده است. همچنین از آنجا که آمارهای جدول جهانی پن^۳ برای برخی از کشورها از سال ۱۹۷۰ موجودند در نتیجه شروع دوره زمانی آمارها از سال ۱۹۷۰ خواهد بود. متغیرهای تشکیل دهنده الگوهای رگرسیونی به همراه نحوه سنجش و مبانی نظری گزینش آنها (خاصه در مورد متغیرهای مستقل)، در ذیل معرفی می‌شوند.

دموکراسی. برای سنجش دموکراسی از معیار پالیتی^۴ استفاده می‌شود که توسط مارشال^۵ و همکاران (۲۰۱۱) ارائه شده است. پروژه پالیتی اوضاع دموکراسی در کشورها را به صورت سالانه از سال ۱۸۰۰ تا سالهای اخیر رصد کرده و گزارش می‌کند. در این اندازه‌گیری وضعیت دموکراسی، معیارهایی از قبیل: به کار گماشتن قوه مجریه^۶ (شامل قانون انتخاب رئیس قوه مجریه، رقابت‌پذیری و آزادی در استقرار قوه مجریه)، استقلال قوه مجریه^۷ (از لحاظ قواعد قواعد تصمیم‌گیری یا محدودیت‌های قوه مجریه) و رقابت و اعتراضات سیاسی^۸ (شامل: قوانین مشارکت و رقابت‌پذیری در مشارکت) مورد استفاده قرار می‌گیرند. آنچه در این رویکرد مد نظر قرار دارد، سه موضوع کلیدی است: (۱) وجود نهادها و رویه‌هایی که شهروندان می‌توانند از طریق آنها به بیان ترجیحاتشان درباره سیاست‌ها و رهبران مختلف بپردازند. (۲) وجود قیود نهادینه شده بر قدرت قوه مجریه. (۳) تضمین آزادی‌های مدنی برای

۱- این کشورها عبارت‌اند از: ژاپن، ایرلند، ایتالیا، اسپانیا، یونان، نیوزیلند، پرتغال، انگلیس، فرانسه، لوگزامبورگ، سوئیس، سوئد، دانمارک، اتریش، هلند، آمریکا، استرالیا، فنلاند، کانادا، بلژیک، ترکیه، اسرائیل، لهستان، مجارستان، شیلی، مکزیک، نروژ. ۲- این کشورها عبارت‌اند از: ایران، عربستان، قطر، کویت، عراق، لیبی، الجزایر، اکوادور.

3- Penn World Table

4- Polity

5- Marshall

6- executive recruitment

7- independence of executive authority

8- political competition and opposition

همه شهروندان^۱ از آنجا که هر کشوری ترکیبی از ویژگی‌های دموکراسی و استبداد است، شاخصی برای سطح دموکراسی و خودکامگی کشورها از صفر تا ۱۰ تهیه می‌شود. شاخص پالتی به صورت تفاضل میزان امتیاز دموکراسی و استبداد تعریف می‌شود. هر دو مفهوم اخیر در بازه صفر تا ۱۰ اندازه‌گیری می‌شود به طوری که مقدار +۱۰ بیانگر بالاترین سطح دموکراسی و استبداد است. از این رو معیار پالتی شاخصی از دموکراسی خالص در کشورها به شمار می‌رود و مقدار آن از -۱۰ تا +۱۰ متغیر است. بر اساس این معیار، یک کشور در یک سال خاص به عنوان دموکراتیک تعریف می‌شود اگر متغیر پالتی مثبت باشد. با این وصف، هرچه امتیاز پالتی بزرگتر باشد بیانگر وضعیت بهتر دموکراسی خواهد بود.

آموزش. از دیدگاه هانتینگتون و نلسون^۲ فرآیند توسعه اقتصادی و اجتماعی از طریق تحرک اجتماعی به گسترش مشارکت اجتماعی و سیاسی می‌انجامد. بدین معنا که کسب منزلت‌های اجتماعی بالاتر در فرد احساس توانمندی و توانایی تأثیر گذاردن بر تصمیم‌گیری دستگاه‌های عمومی و اجتماعی را ایجاد می‌کند و این عوامل در مجموع می‌تواند مشوق مشارکت در فعالیت‌های اجتماعی و امور سیاسی باشد. در این حالت منزلت اجتماعی بالاتر و احساس توانایی و مؤثر بودن از نظر اجتماعی و سیاسی، مشوق مشارکت‌های اجتماعی و سیاسی به حساب می‌آید. طبق نظر آنها، از میان متغیرهای منزلتی، سطح تحصیلات بیشترین تأثیر را بر مشارکت اجتماعی و سیاسی فرد دارد (سید امامی و عبدالله، ۱۳۸۸). مطالعات متعدد نشان می‌دهد که هر چه تحصیلات افراد بالاتر رود، میزان مشارکت سیاسی آنها افزایش می‌یابد. رابرت دال^۳ نشان داد که هر چه سطح تحصیلات افراد بالاتر می‌رود، میزان اثر بخشی سیاسی آنها نیز افزایش می‌یابد. بدین ترتیب سطح تحصیلات به طور غیر مستقیم هم در مشارکت سیاسی مؤثر است. همچنین سطح تحصیلات در میزان دسترسی افراد به اطلاعات اثر می‌گذارد و این امر زمینه مساعدتری برای مشارکت سیاسی ایجاد می‌کند (گلایی و حاجیلو، ۱۳۹۱).

البته در این ارتباط می‌توان برای آموزش محیطی که متفاوت از تحصیلات است نیز نقش قائل شد. آموزش محیطی که در پرتو قرار گرفتن فرد در هر محیطی حاصل می‌شود، دایره اطلاعات او از مسائل مختلف به ویژه در زمینه حقوق شهروندان که برعهده حکومت است را گسترش می‌دهد. در این صورت، هرچه یادگیری افراد در محیط‌هایی همچون خانه یا محل کار بیشتر باشد، خواست و تقاضای جامعه برای استقرار بنیان‌های دموکراتیک بیشتر می‌شود و در نهایت حکومت را به تأمین این مطالبات وامی‌دارد.

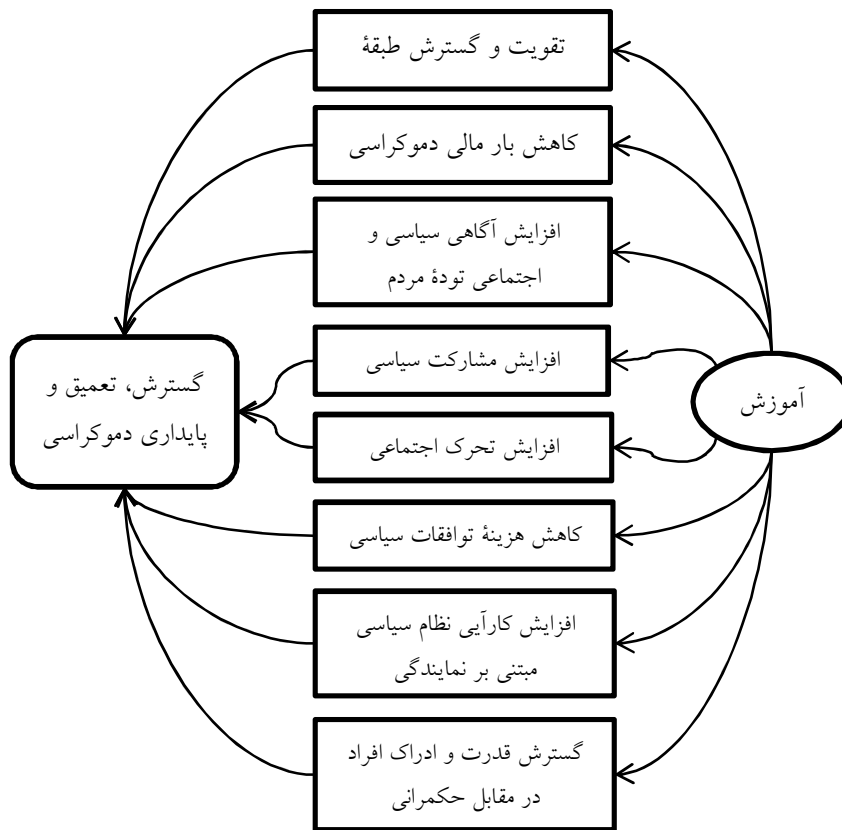
۱- برای آشنایی بیشتر با این شاخص و جزئیات آن به مارشال و جگرس (Marshall and Jagers, 2007) مراجعه شود.
 2- Huntington and Nelson
 3- Robert Dahl

عجم اوغلو و رایبسن نیز به شیوه‌ای دیگر اهمیت عامل آموزش را تشریح می‌کنند. به باور آنها شدت بالاتر سرمایه انسانی فرادستان، تمایل آنها به استفاده از زور علیه دموکراسی را کاهش می‌دهد، به علاوه بار مالی دموکراسی را کاهش می‌دهد چون مالیات گرفتن از سرمایه انسانی نسبت به سرمایه فیزیکی یا زمین سخت‌تر است. هر دو کانال، دلالت دارند که با اهمیت یافتن سرمایه انسانی، احتمال پدید آمدن و تحکیم دموکراسی بیشتر می‌شود. علاوه بر این، همچنان که سرمایه انسانی مهم‌تر می‌شود، می‌توانیم تصور کنیم که طبقه متوسط ثروت‌مندتر و پرشمارتر می‌شود که احتمال وقوع دموکراسی بیشتر می‌کند (عجم اوغلو و رایبسن، ۱۳۹۰: ۴۵۱). این ادعا مبتنی بر نقش رأی دهنده میانه^۱ در فضای دموکراتیک است. مهربانی (۱۳۹۴الف) نشان داد که هرچه آموزش به افراد کم درآمدتر جامعه گسترش یابد، رأی دهنده میانه فقیرتر شده و در پی آن بازتوزیع درآمد گسترده‌تر می‌شود. یعنی میان درآمد رأی دهنده میانه و میزان بازتوزیع رابطه عکس وجود دارد (مهربانی، ۱۳۹۴ب). از این رو، "وقتی رأی دهنده میانه عامل طبقه متوسط است، دموکراسی جنبه بازتوزیعی کمتری داشته^۲ و وقتی طبقه متوسط ثروت‌مندتر می‌شود حتی بازتوزیع کمتر از قبل می‌شود. همچنان که از جنبه بازتوزیعی دموکراسی کاسته می‌شود، اغنیا از تغییر رژیم نفع کمتری می‌برند و احتمال بقای دموکراسی بیشتر می‌شود" (عجم اوغلو و رایبسن، ۱۳۹۰: ۴۰۸).

با این وصف، انتظار می‌رود که آموزش تأثیر مثبتی بر دموکراسی داشته باشد. هرچند به نظر می‌رسد اثر آموزش به طور آنی یا در طول یک دوره زمانی کوتاه ظاهر نشود و نیاز به گذر زمان باشد تا بتواند وضعیت دموکراسی را متحول کند. به همین دلیل از متغیر باوقفه آموزش استفاده خواهد شد؛ کاری که عجم اوغلو و همکاران (۲۰۰۵) نیز انجام دادند. به منظور استفاده از عامل آموزش، از تعداد سالهای تحصیل به عنوان معیاری برای اندازه‌گیری متغیر آموزش استفاده می‌شود. در مجموع با توجه به توضیحات و استدلال‌های ارائه شده می‌توان رابطه میان آموزش و دموکراسی را در قالب شکل ۱ نمایش داد.

1- median voter

۲- به این دلیل که آموزش بر توانایی کسب درآمد افراد می‌افزاید.



شکل ۱- نمای کلی مجاری اثرگذاری آموزش بر دموکراسی.

تولید ناخالص داخلی سرانه. درآمد سرانه به عنوان یکی از ابعاد توسعه اقتصادی از جمله مهم‌ترین معیارهایی است که برای سنجش وضعیت رفاه اقتصادی یک کشور به کار می‌رود. طبق برخی مطالعات تجربی، گذار به دموکراسی به سطح توسعه اقتصادی و هزینه برقراری و حفظ رژیم دموکراتیک بستگی دارد. بدین معنا که با ارتقای سطح تولید و افزایش درآمد سرانه دموکراسی نیز بهبود می‌یابد. به عبارت دیگر، سطح توسعه اقتصادی تأثیر شایانی در دموکراسی یا ساختار سیاسی جامعه دارد. بر این اساس در مطالعات مختلف از تولید ناخالص داخلی سرانه به عنوان متغیر توضیحی در الگوسازی دموکراسی استفاده شده است که از جمله آنها می‌توان به مطالعات انجام شده توسط عجم اوغلو و همکاران (۲۰۰۵)، چونگ و گرادشتین (۲۰۰۹) و کارشما و اُبردابرنیگ (۲۰۱۴) اشاره کرد.

شهرنشینی. تحقق دموکراسی نیازمند خواست اجتماعی مردم جامعه است و چیزی نیست که از بیرون آن را بر جامعه تحمیل نمود. بر این اساس، آن بخشی از جمعیت که دغدغه‌ای در مورد ساختار سیاسی دارد، عامل تعیین کننده‌ای خواهد بود در مورد تحولات دموکراسی. از آنجا که شهرنشینان بیشتر در تعامل با دولتها هستند و از ارتباطات گسترده‌تری برخوردارند، بهتر می‌توانند برای دموکراسی بسترسازی کنند و بنابراین به نظر می‌رسد هرچه وسعت جمعیت شهری بیشتر باشد، دموکراسی نیز با وضعیت بهتری همراه می‌شود.

امید به زندگی. میزان انگیزه افراد در تغییر شرایط موجود سیاسی جامعه خود می‌تواند عامل مهمی در تعیین آینده سیاسی باشد. مردمی که امید به زندگی کمی دارند، چندان دغدغه‌ای هم برای مشارکت سیاسی و تعیین سرنوشت اقتصادی-سیاسی خود ندارند. طبق این استدلال می‌توان امید به زندگی را نیز از جمله عوامل مؤثر بر دموکراسی دانست. انتظار می‌رود امید به زندگی بالاتر به وضعیت بهتر دموکراسی بینجامد.

یافته‌ها

به منظور برآورد الگو و دستیابی به شواهد، از میانگین پنج ساله متغیرها در دوره زمانی مذکور در بالا استفاده شده است. دلیل این موضوع کاهش و حل مشکل سیکلی بودن متغیرها و نوسان در آمار است. همچنین از آنجا که برخی از آمارها صرفاً برای هر پنج سال یکبار موجود هستند (همانند آمار متوسط سال‌های آموزش) استفاده از این روش اجتناب ناپذیر است.

جدول ۱- بررسی مانایی متغیرها با استفاده از آزمون فیشر در گروه کشورهای آپک

نتیجه	آماره (احتمال)	متغیر
مانا در سطح ۵٪	۲۱/۰۹۷۸ (۰/۰۴۹)	دموکراسی
مانا در سطح ۱٪	۴۴/۹۳۹۳ (۰/۰۰۰۴)	آموزش
مانا در سطح ۵٪	۳۲/۱۰۷ (۰/۰۲۱۴)	تولید ناخالص داخلی سرانه

جدول ۲- بررسی مانایی متغیرها با استفاده از آزمون فیشر در گروه کشورهای سازمان توسعه و همکاری‌های اقتصادی

نتیجه	آماره (احتمال)	متغیر
مانا در سطح ۵٪	۱۶/۵۷۰۳ (۰/۰۴۹)	دموکراسی
مانا در سطح ۱٪	۱۵۱/۷۰۸ (۰/۰۰۰۴)	آموزش
مانا در سطح ۵٪	۳۲/۱۰۷ (۰/۰۲۱۴)	تولید ناخالص داخلی سرانه

پیش از برآورد الگو، لازم است مانایی متغیرهای اصلی الگو به آزمون گذارده شود زیرا نامانایی متغیرها چه در مورد داده‌های سری زمانی و چه داده‌های تابلویی، باعث بروز مشکل رگرسیون کاذب می‌شود. بر خلاف آنچه در ارتباط با داده‌های سری زمانی مرسوم است، در مورد داده‌های تابلویی نمی‌توان برای آزمون مانایی از آزمون‌های دیکی- فولر^۱ و دیکی- فولر تعمیم یافته بهره جست، بلکه لازم است به نحوی مانایی جمعی متغیرها آزمون شود (طیبی و همکاران، ۱۳۸۷). بنابراین به منظور بررسی پایایی متغیرها، از آزمون فیشر استفاده شده است. بر اساس نتایج مذکور که در جداول ۱ و ۲ آورده شده است، متغیرها در سطح اطمینان ۹۵ درصد مانا بوده و بنابراین احتمال ایجاد رگرسیون کاذب منتفی خواهد بود.

روش گشتاورهای تعمیم یافته^۲ یکی از روش‌های مناسب تخمین در داده‌های تابلویی است به طوری که در این روش اثر تعدیل پویای متغیر وابسته در الگو لحاظ می‌شود. از طرف دیگر، اگر مشکل درونزایی بین متغیرهای توضیحی وجود داشته باشد، این روش می‌تواند با بکارگیری متغیرهای ابزاری این نقص را برطرف نماید. در این روش به منظور بررسی معتبر بودن متغیرهای ابزاری تعریف شده در الگو از آزمون سارگان^۳ استفاده می‌شود و برای تشخیص معتبر بودن متغیرهای ابزاری، آزمون مبتنی بر توزیع χ^2 مورد استفاده قرار می‌گیرد. بر اساس آماره J در صورت رد فرضیه صفر، متغیرهای ابزاری تعریف شده برای رفع همبستگی بین اثر ثابت و متغیر وابسته وقفه‌دار معتبر نبوده و لازم است از متغیرهای ابزاری مناسب‌تری برای رفع این همبستگی استفاده شود.^۴

1- Dickey-Fuller

2- Generalized Method of Moments

3- Sargan Test

۴- مقادیر آماره J همراه با ارائه رگرسیونهای تخمین زده شده، گزارش خواهد شد.

برای بررسی صحت و یا عدم صحت فرضیه در این تحقیق از الگوی رگرسیونی به صورت ذیل استفاده می‌شود:

$$DEM_{i,t} = \beta_0 + \beta_1 (DEM_{i,t-1}) + \beta_2 (ED_{i,t-1}) + \beta_3 (GDPPC_{i,t}) + \beta_4 (UR_{i,t}) + \beta_5 (LE_{i,t}) + \varepsilon_{i,t} \quad (1)$$

در معادله (۱)، DEM شاخص دموکراسی^۱، ED نماد آموزش، $GDPPC$ تولید ناخالص داخلی سرانه، UR نرخ شهرنشینی و LE امید به زندگی است. البته به دلیل در نظر گرفتن یک دوره زمانی، از متغیر روند نیز در تخمین استفاده می‌شود. ε جمله اخلال و i و t به ترتیب نشانگر کشور و سال مورد مشاهده است.

مسئله اساسی در تخمین الگوی تحقیق وجود متغیر وابسته به صورت باوقفه در سمت راست معادله (۱) به عنوان متغیر توضیحی است که موجب تورش تخمین الگو و ناسازگاری آن خواهد شد. برای رفع این مسئله و تخمین صحیح ضرایب الگو می‌بایست از روش گشتاورهای تعمیم یافته (GMM) استفاده شود. این روش توسط آرانو-باندا برای الگوی پانل پویا پیشنهاد شده که برای رفع همبستگی متغیر وابسته با وقفه و جملات اخلال، وقفه متغیرها به عنوان ابزار در تخمین زن GMM به کار گرفته می‌شوند. جداول ۳ و ۴ نتایج حاصل از تخمین ضرایب را نشان می‌دهد. در تمام معادلات برآورد شده، آماره J از لحاظ آماری معنادار نیست و نشان می‌دهد که فرضیه صفر مبنی بر معتبر بودن متغیرهای ابزاری رد نشده و بنابراین وقفه متغیرهای توضیحی ابزار مناسبی برای حذف اثرات همبستگی بین جملات پسماند الگو و متغیر وابسته یعنی دموکراسی هستند.

نتایج تخمین معادله (۱) نشان می‌دهد که وقفه متغیر دموکراسی در هر دو گروه از کشورها دارای اثر مثبت و معنی‌دار بر دموکراسی است. متغیر آموزش جز در یک رگرسیون، اثری بر دموکراسی در کشورهای آپیک ندارد اما در کشورهای توسعه یافته قویاً تأثیر مثبت را نشان می‌دهد. این نتیجه بدان معناست که در کشورهای اخیرالذکر، تحصیلات که خود ملازم با آگاهی سیاسی و اجتماعی است از عوامل افزایش انسجام و مشارکت اجتماعی به شمار می‌آید و افراد دارای آگاهی و پایگاه اجتماعی بالاتر، بیشتر از سایرین به ضرورت وجود انسجام در جامعه پی برده و بیشترین میزان مشارکت اجتماعی را از خود بروز می‌دهند. این یافته مطابق با فرضیه و استدلالهای نظری در حمایت از اثر مطلوب آموزش در ارتباط با استقرار و نفوذ دموکراسی در جوامع دارد. آموزش زمانی بر دموکراسی مؤثر واقع می‌شود که فضای سیاسی حاکم بر جامعه امکان آن را بدهد و گرنه در صورت بسته بودن فضای سیاسی، سطوح بالا یا پایین

۱ - در نظر گرفتن دموکراسی با وقفه ۱ به تبعیت از عجم اوغلو و همکاران (۲۰۰۵) انجام شده است. دلیل این است که فرآیند دموکراسی قابلیت خودتوضیحی دارد و در طول زمان تحولات خود را شکل می‌دهد.

تحصیلات مردم توفیقی حاصل نخواهد کرد زیرا جوّ سرکوب مانع از هرگونه جنبش اجتماعی می‌شود. چنین چیزی تقریباً در تعداد بیشتری از کشورهای آپک مانند عربستان وجود دارد و به همین دلیل امتیاز مربوط به دموکراسی برای این جوامع بسیار کمتر از گروه کشورهای توسعه یافته است به خصوص در مورد عربستان که پایین‌ترین امتیاز را دارد و در کل دوره زمانی مدّ نظر هیچ تغییری در وضعیت دموکراسی‌اش اتفاق نیفتاده است. این موضوع به بی‌معنی شدن اثر آموزش در کشورهای آپک کمک می‌کند.

جدول ۳- عوامل توضیح دهنده دموکراسی در کشورهای آپک

رگرسیون‌ها				متغیر توضیحی
۴	۳	۲	۱	
۰/۳۹* (۵/۶)	۰/۴۲* (۲۰/۷)	۰/۴۳* (۲۲/۲)	۰/۳۵* (۱۱/۳)	دموکراسی (باوقفه ۱)
۰/۹۴ (۰/۷)	۰/۸ (۱/۰۳)	۱/۲** (۲/۳)	۰/۵۶ (۱/۵)	آموزش (باوقفه ۱)
-۰/۰۰۰۲ (-۰/۰۸)	-۰/۰۰۱*** (-۱/۸)	-۰/۰۰۱** (-۲/۰۵)		تولید سرانه
۰/۲۹ (۰/۶)	-۰/۰۳ (-۰/۳)			شهرنشینی
-۰/۵۶ (-۰/۶۵)				امید به زندگی
۰/۴۴ (۰/۲۱)	-۰/۰۲ (-۰/۰۳)	-۰/۴۲** (-۲/۱)	-۰/۱۸ (-۰/۷)	روند زمان
۲/۹۸	۳/۱۷	۳/۲۹	۷/۵	آماره J

نکته: اعداد داخل پرانتز در زیر ضرایب بیان‌گر مقدار آماره t است. *، ** و *** به ترتیب گویای معناداری ضریب در سطح احتمال ۱٪، ۵٪ و ۱۰٪ است.

جدول ۴- عوامل توضیح دهنده دموکراسی در کشورهای سازمان توسعه و همکاری‌های اقتصادی

رگرسیون‌ها				متغیر توضیحی
۴	۳	۲	۱	
۰/۱۹*	۰/۱۹*	۰/۱۵*	۰/۳۳*	دموکراسی (باوقفه ۱)
(۵/۳)	(۱۲/۹)	(۶۱/۵)	(۶۴/۷)	
۱/۱۵*	۰/۹۹*	۲/۱۴*	۱/۹۲*	آموزش (با وقفه ۱)
(۳/۶)	(۳/۶)	(۱۶/۴)	(۸/۷)	
۰/۰۰۳*	۰/۰۰۳*	۰/۰۰۴*		تولید سرانه
(۴/۵)	(۱۰/۱)	(۱۶۰/۹)		
۰/۷۷*	۰/۴۸*			شهرنشینی
(۳/۰۳)	(۱۲/۹)			
-۰/۷۲				امید به زندگی
(-۱/۳)				
-۰/۷۷**	-۱/۲*	-۱/۴۵*	-۱/۱*	روند زمان
(-۲/۱)	(-۵/۹)	(-۱۷/۷)	(-۸/۰۱)	
۱۰/۶	۱۴/۳	۱۷/۹	۱۶/۴	آماره J

نکته: اعداد داخل پرانتز در زیر ضرایب بیانگر مقدار آماره t است. *، ** و *** به ترتیب گویای معناداری ضریب در سطح احتمال ۱٪، ۵٪ و ۱۰٪ است.

توجه به اجزای سازنده معیار پالتی که در این مطالعه برای سنجش دموکراسی از آن استفاده شده است، به خوبی تفاوت دو گروه کشورها را آشکار می‌سازد. در معیار پالتی بر امکان ابراز عقاید و تعیین رهبران سیاسی یا اعتراض به آنها تأکید می‌شود. چون در کشورهای در حال توسعه چندان این بسترها مهیا نیست، امکان مشاهده اثر واقعی و بالقوه آموزش نیز چندان قوی نخواهد بود، برعکس آنچه در جوامع توسعه‌یافته وجود دارد.

تولید ناخالص داخلی سرانه تأثیر مثبت و معنی‌دار بر دموکراسی کشورهای سازمان توسعه و همکاری‌های اقتصادی دارد اما این تأثیر برای کشورهای منتخب آپیک منفی بوده و تقریباً از لحاظ آماری معنادار است. حصول چنین نتیجه‌ای را شاید بتوان اینگونه تفسیر کرد که افزایش تولید سرانه می‌تواند از طریق افزایش درآمد، آموزش، مشارکت، آگاهی سیاسی طبقه متوسط، تکثرگرایی یا تماس‌های خارجی موجب افزایش تقاضا برای دموکراسی و حمایت از آن شود. یا بر عکس از طریق وابستگی نهاد دولت به درآمدهای نفتی همانند آنچه در کشورهای آپیک

مطرح است، دولت‌ها برای ورود به فعالیت‌های رانت‌جویی تشویق شده و منجر به فساد و توسعه نیافتگی می‌شود. همچنین نتایج مطالعات تجربی نشان می‌دهد که با افزایش درآمدهای دولت از سایر منابع به‌جز مالیات و عدم وابستگی دولت به مردم، روحیه پاسخگویی دولت‌ها به مردم بسیار تضعیف می‌گردد و شکاف بین مردم و دولت ایجاد می‌گردد. در مقابل در کشورهای آنهایی که سهم مالیات در بودجه دولتی بیشتر است - مانند آنچه در کشورهای توسعه یافته وجود دارد - دولت‌ها ارتباط نزدیک‌تری با مردم دارند و شاخص‌های دموکراسی مترقی است و شکاف بین دولت و مردم بسیار کم است.

درآمدهای نفتی که بخشی از تولید سرانه ملی^۱ در کشورهای عضو آپک را تشکیل می‌دهد تأثیر منفی بر شکل‌گیری نهادهای مدنی در کشورهای صادرکننده نفت می‌گذارد. به عبارتی، چنانچه درآمدهای نفتی در کشورهای صادرکننده نفت افزایش یابد و این درآمدها در اختیار دولتها باشد، ضریب دموکراسی سیر نزولی می‌یابد. هسته مرکزی چنین فرضیه‌ای را باید در مفهوم دولت رانت‌جو^۲ جستجو کرد. به عنوان یک مانع در جهت تعمیق دموکراسی، دولت رانت‌جو با مستقل شدن از منابع مالیاتی و مالی جامعه، می‌تواند یکی از مهمترین آفات و منابع ایجاد مشکل جهت رسیدن به این آرمان باشد. یکی از مهمترین ارکان دموکراسی، پاسخگو بودن دولت در برابر ملت است. هنگامی که جامعه‌ای به دولت خود مالیات پرداخت می‌کند، مسلماً در مورد عملکرد دولت از مسئولین خود سؤال می‌کند. اما حکومتی که مالیاتی از سوی جامعه دریافت نمی‌کند و مستقل از درآمدهای مالیاتی است، در هیچ موردی خود را پاسخگویی نیازهای متفاوت جامعه و مردم نمی‌داند و این علتی شده تا شاخص دموکراسی روند مطلوبی را طی نکرده باشد. بر این اساس، درآمدهای نفتی دولت، مانع جدی در امر توسعه سیاسی ایجاد می‌کند (عسکری، ۱۳۸۹). بر این اساس، می‌توان اذعان نمود که عملکرد اجتماعی - سیاسی کشورهای عضو آپک نامطلوب و در جهت فعالیت‌های رانت‌جویانه و غیر تولیدی است که این امر منجر به برقراری رابطه معکوس بین تولید سرانه و دموکراسی می‌شود. با این همه، تعمیق کمی و کیفی آموزش در این‌گونه جوامع می‌تواند شرایط را تغییر دهد. ارتقای سطح آموزش به بهبود نگرش مردم در ارتباط با نقششان در جامعه و لزوم مشارکت اقتصادی آنها در همراهی با دولت کمک می‌کند. افراد فرهیخته در پرتو آموزش درمی‌یابند که با تقبل مسئولیت‌های اجتماعی می‌توانند بر نحوه عملکرد دولت اثر بگذارند و جامعه را در حرکت به سمت نظامی دموکراتیک که برآورده کننده و منعکس کننده خواسته‌هایشان باشد، یاری نمایند.

۱- شایان ذکر است که افزایش تولید سرانه آپک ناشی از فعالیت اقتصادی نیست بلکه افزایش درآمد نفتی موجب افزایش درآمد سرانه گردیده است و طبیعی است مناسبات سیاسی اجتماعی رایج در این حالت وجود نخواهد داشت.

در حالی که شهرنشینی در اعضای آپک اثری بر دموکراسی ندارد اما در کشورهای توسعه یافته تأثیر مثبت آن مشاهده می‌شود. این یافته‌ها مطابق انتظار است. در کشورهای آپک به دلیل همان ساختار سیاسی که بعضاً خودکامه است، جمعیت شهری توانایی تأثیرگذاری بر نهاد قدرت را ندارند اما در جوامع توسعه یافته وضع بر عکس است و گسترش شهرنشینی بر میزان تقاضا برای دموکراسی می‌افزاید. این موضوع نیز با آموزش درآمیخته است زیرا کاملاً مبرهن است که سطح آموزش در شهرها بالاتر از روستاهاست. بنابراین حضور نسبتاً بیشتر افراد در شهرها بر میزان مطالبات مردم از حکومت می‌افزاید و دولت را به تن دادن خواسته‌های مردم مجبور می‌سازد. از این رو، گسترش آموزش در جامعه به خصوص در مناطق دورافتاده و روستایی به رشد شهرنشینی می‌انجامد و به تبع آن بر فشار جامعه بر حکومت در جهت تحقق سازوکارهای دموکراتیک می‌افزاید. آخرین متغیر امید به زندگی است که در هر دو گروه کشورها عامل مهمی در توضیح تغییرات دموکراسی محسوب نمی‌شود.

توصیه‌های سیاستی

میان شاخص‌های ثروت مانند درآمد سرانه، معیارهای صنعتی شدن همچون نسبت جمعیت شاغل در بخش کشاورزی و شاخص‌های توسعه اجتماعی مانند نرخ سواد، ثبت نام در مدارس و سطح شهرنشینی با ثبات دموکراتیک همبستگی وجود دارد. لیست استدلال می‌کند که توسعه اقتصادی به امنیت اقتصادی بیشتر و آموزش بهتر منجر می‌شود و بهبود این شاخص‌ها نیز به شکل‌گیری انتظارات بلندمدت و دیدگاه‌های پیچیده‌تر و تدریجی‌تر در مورد سیاست می‌انجامد. ثروت و آموزش بیشتر همچنین با «افزایش میزان فشار متقاطع وارد بر قشرهای پایینی که از شدت تعهد ایشان نسبت به ایدئولوژی‌های مشخص می‌کاهد و آنان را کمتر پذیرای ایدئولوژی‌های افراطی حمایتگر می‌سازد» به تقویت تکثرگرایی کمک می‌کند. رابطه بین آموزش و دموکراسی در منابع مطالعاتی مختلف مورد بحث قرار گرفته است و در اغلب این مطالعات مشخص شده است که سطح بالای آموزش و کیفیت مناسب آموزشی می‌تواند زمینه را برای ارتقای سطح دموکراسی فراهم کند و به دنبال آن زمینه را برای ارتقای سطح آگاهی مردم نسبت به حقوق سیاسی و اجتماعی آماده کند. به همین منظور، هدف این مقاله بررسی تأثیر آموزش بر دموکراسی در کشورهای صادرکننده نفت و سازمان توسعه و همکاری‌های اقتصادی بود. آنچه انجام این تحقیق و تمایز قائل شدن بین دو گروه کشورها را توجیه می‌کند عبارت است از فقدان همگونی ساختاری سیاسی و آموزشی بین کشورها، موضوعی که در سایر مطالعات توجهی به آن نشده بود.

نتایج حاصل از تخمین الگو، رابطه مثبت و معنی‌دار بین آموزش و دموکراسی را قویاً در کشورهای توسعه یافته و به طور ضعیف در کشورهای در حال توسعه تأیید می‌کند. بنابراین، با توجه به نتایج به دست آمده می‌توان فرضیه این مقاله مبنی بر این که آموزش باعث بهبود دموکراسی می‌شود را بیشتر در مورد جوامع توسعه یافته پذیرفت. یعنی آموزش از یک سو از طریق افزایش درآمد و بهبود کیفیت زندگی می‌تواند ارتقا دهنده سطح درآمد و رفاه و در نهایت موجب دموکراتیک‌تر شدن جوامع شود و از طرف دیگر موجب می‌شود افراد نسبت به حقوق سیاسی خود آگاه‌گشته و بتوانند زمینه را برای اصلاحات سیاسی و اجتماعی در جامعه فراهم آورند.

بر اساس یافته‌های این پژوهش، می‌توان آموزش را به عنوان یک عامل بسترساز برای دموکراسی قلمداد نمود. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که با افزایش سطح آموزش، افراد از توان بیشتری در بیان مقاصد و اهدافشان برخوردار می‌شوند و در این راه تلاش بیشتری می‌کنند. به عبارت دیگر، توان سازماندهی و برقراری ارتباط افراد با یکدیگر افزایش می‌یابد. البته این امر در صورتی تحقق می‌یابد که ساختار و فضای سیاسی حاکم بر جامعه امکان اثرگذاری آموزش را فراهم کند. از این رو، در کشورهای در حال توسعه چون چین امکانی کمتر وجود دارد، نمی‌توان به آموزش در بهبود دموکراسی امیدوار بود، هرچند اثر بالقوه آن همچنان محفوظ است. جوّ سیاسی و شرایط حکمرانی در فعلیت بخشیدن به اثر آموزش بسیار تعیین‌کننده است. یک نکته قابل اشاره در مورد کشورهای در حال توسعه این است که بخش قابل توجهی از دانشجویان آنها در خارج از وطن خود به خصوص در کشورهای توسعه یافته تحصیل می‌کنند. اهمیت این موضوع در این است که سنجش وضعیت آموزش کشورها بر اساس وضع داخلی آنهاست. از این رو اگر محصلان آنسوی مرزها نیز احصاء شوند، چه بسا شاهد اثر معنادار آموزش بر دموکراسی در کشورهای در حال توسعه باشیم. در بدترین حالت، می‌توان به محصلان در خارج به مثابه نیروی بالقوه مناسبی برای تحقق آرمان‌های دموکراتیک در وطن نگریست. برخی شواهد پیشین نیز از این حدس حمایت می‌کنند.

با توجه به نتایج پژوهش، توصیه‌های زیر به برنامه‌ریزان، تصمیم‌گیران و سیاستگذاران توسعه ارائه می‌شود:

- با توجه به این که نظام آموزشی از یک سو ابزار اصلی تغییر نگرش‌ها و دگرگونی ساختارهای اجتماعی و تعیین‌کننده الگوهای سیاسی است و می‌تواند نقش مهمی در گسترش و انتقال مهارت‌های مربوط به مشارکت سیاسی داشته باشد و از سوی دیگر بین ابعاد مختلف نهادهای اجتماعی از جمله نهادهای آموزشی و سیاسی ارتباط متقابلی وجود دارد، بدون تردید تغییر و تحول در نظام آموزشی و رشد و گسترش آن، به تغییر و

تحول و رشد و توسعه نهادهای سیاسی منجر خواهد شد. در چنین شرایطی از طریق توسعه نهادهای سیاسی می‌توان تعادل نظام اجتماعی را حفظ و از واکنش‌ها و خشونت‌های اجتماعی جلوگیری کرد. بر این اساس، هزینه کردن در حوزه آموزش، بی‌شک نوعی سرمایه‌گذاری خواهد بود که بازدهی آن در قالب گسترش دموکراسی عاید عموم مردم جامعه می‌شود.

- جوامع در حال توسعه از یکسو با معضل بیکاری فارغ‌التحصیلان دانشگاهی دست به گریبان‌اند و از سوی دیگر طبق شواهد به دست آمده آموزش یک عامل مؤثر بر دموکراسی نیست، دست کم در مورد کشورهای آپک. ظاهراً باید رأی به معقول نبودن توسعه آموزش عالی در کشورهای توسعه نیافته داد. اما در عین حال، تجربه و تاریخ نشان داده است که آموزش عالی نقشی محوری در ارتقای معلومات شهروندان از جنبه مسائل سیاسی و اجتماعی دارد به گونه‌ای که نطفه بسیاری از تحولات دموکراتیک در محافل دانشگاهی بسته می‌شود. از این رو می‌توان گفت که آموزش در سطح عالی با عوایدی برای جوامع توسعه نیافته همراه است و به همین دلیل توجه به آن ناموجه نخواهد بود.

- شواهد زیادی دلالت بر این دارند که آزادی سیاسی (دموکراسی) در جوامعی که از نظر پیشرفت اقتصادی در سطح پایین‌تری قرار دارند، به سختی برقرار می‌شود. اقتصاد بازار با محدود کردن قدرت دولت و رفاه مالی با گسترش آموزش می‌تواند زمینه‌ساز تکثر و تقویت بنیان‌های دموکراسی باشند. به همین منظور برای نیل به رشد و توسعه سیاسی، توجه هر چه بیشتر به این دو مقوله و رفع موانع پیش روی آنها باید در دستور کار کشورها قرار گیرد.

منابع

الف) فارسی

- ۱- پاک‌نیا، محبوبه (۱۳۸۳). متغیرهای مؤثر بر رشد دموکراسی، پژوهش حقوق و سیاست، ۱۰: ۷۵-۴۷.
- ۲- سید امامی، کاووس و عبدالله، عبدالمطلب (۱۳۸۸). عوامل مؤثر بر مشارکت شهروندان در انتخابات ریاست جمهوری و مجلس؛ مطالعه موردی شهر تهران. پژوهشنامه علوم سیاسی، ۴ (۴)، ۱۴۶-۱۰۹.
- ۳- طیبی، سیدکمیل؛ عمادزاده، مصطفی و شیخ بهایی، آریتا (۱۳۸۷). تأثیر صادرات صنعتی و سرمایه انسانی بر بهره‌وری عوامل تولید و رشد اقتصادی در کشورهای عضو OIC. فصلنامه اقتصاد مقداری، ۵ (۲)، ۸۵-۱۰۶.
- ۴- عجم اوغلو، دارون و رابینسن، جیمز (۱۳۹۰). ریشه‌های اقتصادی دیکتاتوری و دموکراسی، ترجمه: جعفر خیرخواهان و علی سرزعی، تهران: انتشارات کویر.

- ۵- عسکری، محسن (۱۳۸۹). تأثیر درآمدهای نفتی بر ایجاد دولت رانتیر و دموکراسی، فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، ۱۳، ۱۹۷-۱۸۱.
- ۶- گلابی، فاطمه و حاجیلو، فتانه (۱۳۹۱). بررسی جامعه شناختی برخی عوامل مؤثر بر میزان مشارکت سیاسی زنان (مطالعه موردی استان آذربایجان شرقی)، مطالعات و تحقیقات اجتماعی، (۱)، ۲۰۰-۱۷۳.
- ۷- مهربانی، وحید (۱۳۹۴الف)، تحلیل اقتصادی آموزش، تهران: انتشارات سمت.
- ۸- مهربانی، وحید (۱۳۹۴ب)، گسترش حق رأی، دموکراسی و نابرابری درآمدها: یک الگوی نظری و برخی شواهد از ایران، فصلنامه پژوهشهای اقتصادی (رشد و توسعه پایدار)، ۱۵(۳): ۱۷۳-۱۵۱.

ب) انگلیسی

- 9- Acemoglu, D., Johnson, S., Robinson, J. A., and Yared, P. (2005). *From Education to Democracy? The American Economic Review*, 95(2): 44-49.
- 10- Barro, R. J. (1999). *Determinants of Democracy*, *Journal of Political Economy*, 107(S6), S158-S183.
- 11- Barro, R. J. and Lee, J. W. (2001). *International Data on Educational Attainment: Updates and Implications*, *Oxford Economic Papers*, 3: 541-563.
- 12- Castello-Climent, A. (2008). *On the Distribution of Education and Democracy*, *Journal of Development Economics*, 87: 179-190.
- 13- Chong, A. and Gradstein, M. (2009). *Education and Democratic Preferences*, *Inter-American Development Bank, Research Department Working Papers*; 684.
- 14- Cuaresma, J. C. and Oberdabernig, D. A. (2014). *Education and the Transition to Sustained Democracy*, *University of Economics and Business, Department of Economics, Working Paper No. 170*.
- 15- Dewey, J. (1916). *Democracy and Education*, *New York: The Macmillan Company*.
- 16- Glaeser, E. L., Ponzetto, G. A. M., and Shleifer, A. (2007). *Why Does Democracy Need Education?*, *Journal of Economic Growth*, 12: 77-99.
- 17- Heston, A., Summers, R., and Aten, B. (2012). *Penn World Table, version 7.1*, CIC. University of Pennsylvania. Retrieved from https://pwt.sas.upenn.edu/php_site/pwt71/pwt71
- 18- Lipset, S. M. (1959). *Some Social Requisite of Democracy: Economic Development and Political Legitimacy*, *The American Political Science Review*, 53(1): 69-105.
- 19- McMahon, W. W. (2002). *Education and Development: Measuring the Social Benefits*, *New York: Oxford University Press*.
- 20- Marshall, M. G.; Gurr, T. R., and Jagers, K. (2011). *Polity IV Project: Political Regime Characteristics and Transitions, 1800-2011, version 2011*. Center for Systemic Peace.
- 21- Marshall, M. G. and Jagers, K. (2007). *Polity IV Project: Political Regime Characteristics and Transitions, 1800-2006, Dataset Users' Manual*, Center for Systemic Peace.
- 22- Shafiq, M. N. (2010). *Do Education and Income Affect Support for Democracy in Muslim Countries? Evidence from the Pew Global Attitudes Project*, *Economics of Education Review*, 29: 461-469.
- 23- Spilimbergo, A. (2009). *Democracy and Foreign Education*, *American Economic Review*, 99(1): 528-543.
- 24- United Nations (2012). <http://www.hdr.undp.org/en/statistics/>